



نقیضه  
ضرب المثل

## با همه بله؟ با ما هم بله؟

مردی به خاطر کسادی بازار و رقابت با اجناس قاچاقی، به خاک سیاه نشست و نتوانست چک و قرض‌های دوستانش را پرداخت کند. طلبکارها هر روز روی سرش خراب می‌شدند و او فقط فرار می‌کرد. بالاخره یک روز احضار به در خانه مرد آمد و قرار شد او را دادگاهی کنند. همسرش گفت: «راهی به تو یاد می‌دهم که از شر طلبکارها راحت شوی. به شرطی که تو هم در عوضش برای من یک گردنبند طلا بخری.» مرد که به ستوه آمده بود، بین آن همه طلبکار و یک زن گردنبند طلا خواه، خواست اولی را انتخاب کند ولی یک لحظه چهره برافروخته طلبکاران توی ذهنش آمد و دومی را قبول کرد.



زن گفت: «توی دادگاه هرکس چیزی پرسید، فقط و فقط بگو «بله». مرد گفت: «بله؟» زن گفت: «بله.»

بالاخره روز دادگاه فرارسید. طلبکارها گفتند: «قبول داری که پول‌های ما را بالا کشیده‌ای؟» مرد گفت: «بله.»

گفتند: «پول ما را پس می‌دهی؟» مرد گفت: «بله.»

طلبکارها خوشحال و خندان گفتند: «خب بیا پس بده.» مرد گفت: «بله.»

گفتند: «کی پس می‌دهی؟» مرد گفت: «بله.»

گفتند: «ما را مسخره خودت کرده‌ای؟» مرد گفت: «بله.»

طلبکارها خواستند او را بزنند که قاضی نگذاشت.

گفتند: «خیلی گاوی.» گفت: «بله.»

بالاخره به دلیل رد دادگی و دیوانگی متهم نتوانستند ثابت کنند که از او طلبکارند. طلبکارها هم دلشان به حال مرد سوخت که به خاطر فشار مالی به دیوانگی افتاده، طلب‌هایشان را بخشیدند و ناطلبکار شدند.

مرد خوشحال و خندان به خانه آمد. زن گفت: «از شرشان خلاص شدی؟» مرد گفت: «بله.» زن گفت: «برویم طلا فروشی؟» مرد گفت: «بله.» زن گفت: «پول داری؟» مرد گفت: «بله.» زن گفت: «وقتی داشتی، پس چرا طلب آن‌ها را ندادی؟» مرد گفت: «بله.»

زن گفت: «بله و بلا. با همه بله؟ با ما هم بله؟» مرد گفت: «بله.» زن گفت: «دارم برات.» پس از آن زن تمام دیالوگ‌هایش را تا مدت‌ها جوری تنظیم کرد که هر چقدر مرد بگوید بله نشانه دیوانگی‌اش نباشد. و اینگونه بود که مرد کوتاه آمد و گردنبند را خرید.

از آن زمان، هنگامی که کسی به او محبت زیادی شده باشد، اما او احترام محبت‌کننده را نگاه ندارد و حق ناشناسی کند، می‌گویند: «با همه بله، با ما هم بله؟!»

افشاء منبع آگاه در مورد ماهیت تاجر بی‌گناه

# تاجر و موساد خوب خلوت کردند...

بزرگداشت یاد پدر بزرگش، به صورت نمادین یکم نفت هم می‌فروخته. حالا کاسب کاسبه دیگه، هرکی مشتری باشه، بهش می‌فروشه؛ اسرائیل هم مشتری بوده.

+ آخه اصلا این آدم غیرنظامی هم نبوده که هیچ، بلکه مسئول ارتش خصوصی گروه فالکون هم بوده.

- ارتشی که نبوده به اون صورت؛ اینم باز به خاطر همون دلسوزیش بوده. این می‌خواست به بازنشسته‌های ارتش آمریکا به خیری برسونه، اومد اینا رو استخدام کرد که آخر عمری به کمک خرجی بهشون بده. به خدا تو از زندگی این بازنشسته‌ها خبر نداری؛ با حقوق بازنشستگی پول جهاز دخترشونم در نمی‌آد.

+ آمریکایی‌ها که اصلا جهاز نمی‌دن به دخترشون!

- خب باشه؛ یعنی مثلا آگه می‌خواستن جهاز بدن، با حقوق بازنشستگی پولش در نمی‌آومد.

+ آقا اصلا همه اینا رو بذاریم کنار؛ این آدم مسئول مستقیم آموزش‌های ویژه جاسوسی موساد در منطقه بوده.

- خب بیا! خودت داری می‌گی به حرفه آموزش و تعلیم مشغول بوده. یعنی نه تنها یک تاجر بی‌گناه بوده، بلکه یک فرهنگی آبرودار هم بوده. استاد استاده دیگه، فرقی نداره شاگرداش جاسوس باشن یا دانشجوی ریاضی.

+ ما که هرچی گفتیم، شما به توجیبهی داشتی. این آدم ارتباط نزدیک با موساد داشته؛ چطور می‌تونه آدم معمولی و بی‌گناه باشه؟

- آقا اصلا شما از جای خاصی خط می‌گیرید، وگرنه مجری به برنامه سرگرمی شبانه، چطور این همه اطلاعات داره؟ معلومه من رو به برنامه تون دعوت کردید که چه‌رمه رو تخریب کنید.

+ اولاً ما شما رو دعوت نکردیم، خودت به زور خودت رو دعوت کردی؛ ثانیاً چهره‌ها که از اول شطرنجی بوده، چطور می‌خوایم تخریبش کنیم؟! - اصلا من به نشانه اعتراض برنامه رو ترک می‌کنم.

+ خیلی هم عالی... خب ترک کن دیگه، چرا نشست؟!

- مگه به مهمان برنامه هدیه نمی‌دن؟ + ای بابا! آقا من می‌رم پشت صحنه، هروقت این رفت خبرم کنید پیام.

با سلام خدمت شما مخاطبان گرامی، در خدمت مهمانی هستیم که با اصرار خودشون به این برنامه دعوت شدن و گویا می‌خوان پشت پرده حملات موشکی ایران رو افشا کنن.



+ می‌شه خودتون رو معرفی کنید لطفاً.

- نه خیر، نمی‌شه.

+ چرا؟

- باید هویت مخفی بمونه.

+ خب چهره تون که الان کاملاً داره دیده می‌شه.

- عه؟! مگه شطرنجی نمی‌کنید؟

+ ما برنامه سرگرمی شبانه‌های هستیم، چرا باید صورت مهمونا رو شطرنجی کنیم؟

- ای بابا! به این یارو گفتیم به برنامه خبری پرمخاطب صبحگاهی هماهنگ کنه. خب از الان شطرنجی کنید لااقل.

+ از اتفاق فرمان می‌گن که شطرنجی شدید؛ ولی هنوزم باید به اسمی بگید که زیرتون بچسبونیم.

- چرا باید زیر اسم بچسبونید؟

+ زیر تصویرتون تو تلویزیون!

- آها! خب بزیند منبع آگاه.

+ بسیار خب آقای منبع آگاه؛ بفرمایید افشای تون رو بکنید که بعدش نمایش کمدمی داریم.

- من اومدم بگم که در حملات موشکی ایران یک تاجر معمولی و بی‌گناه کشته شده.

+ عه؟! کی؟!!

- آقای پیشرو دبیزی که واقعا تاجر خوبی بود دایی جان!

+ ولی ایشون همجین هم بی‌گناه و معمولی نبوده.

طبق اطلاعات ما این آقا مسئول حفاظت و تأمین لجستیکی جاسوس‌های موساد در کردستان عراق بوده.

- آقا این بدبخت چون آدم غریب‌نوازی بود، دیده به مشت جاسوس اسرائیلی تو کردستان عراق همین طور ول می‌چرخن، دلش سوخت و زیر بال و پریشون رو گرفت؛ همین! دیگه لجستیکی مُجستیکی چه صیغه‌ایه؟

+ آخه فقط این که نیست؛ مسئول مستقیم صادرات نفت از کردستان عراق به اسرائیل هم بوده.

- بابا شما چرا هر شایعه‌ای رو باور می‌کنید؟ این پدر بزرگش در سال‌های قبل، از این نفتی‌ها بوده که با چهارچرخ نفت می‌فروختن، برای همین بعضی وقت‌ها برای



برای